PERSPECTIVE

Luristanat Research and Study

اندیشکده پرسپکتیو

حقیقت واره

حقیقت سرزمین است

لزوم بازیابی روایت لُری

فهرست

فهرست ۲

مقدمه: ملتی که روایت نمی‌کند، روایت می‌شود ۳

۱– روایت، قدرت و تولید واقعیت ۳

۲– هویت روایی و حقِ داشتنِ تاریخ ٤

۳– حذف از عرصه ظهور ٥

٤.– نام‌زدایی: سیاست خاموش انحلال ٦

۵– مصادره از پیرامون: وقتی همسایه نیز روایت می‌سازد ۷

٦– کلیشه به‌مثابه خشونت نمادین ۸

۷– زبان لُری و مسئله تداوم ۸

۸– ملت لُر و امکان سوژگی سیاسی ۹

۹– بازخوانی تاریخ از پایین ۱۰

۱۰– اخلاق روایت: بازگشت به خویش بدون نفی دیگری ۱۱

۱۱– بازپس‌گیری روایت به‌مثابه مقاومت ۱۱

۱۲– از حافظه زخمی تا آینده مشترک ۱۲

نتیجه‌گیری: تا روایت ما را ما نگوییم ۱۳

منابع و مآخذ ١٤

مقدمه: ملتی که روایت نمی‌کند، روایت می‌شود

هیچ ملتی صرفاً با زیستن در یک جغرافیا، داشتن جمعیتی معین، یا برخورداری از آیین‌ها و خاطرات مشترک به سوژه تاریخی تبدیل نمی‌شود. آنچه یک جمعیت را به «ما» بدل می‌کند، توانایی آن جمعیت در روایت‌کردن خویش است. روایت، شکل خام خاطره نیست؛ سازمان‌دهی معناست. روایت تعیین می‌کند چه چیزی از گذشته مهم تلقی شود، چه رنجی به رسمیت شناخته شود، چه قهرمانی در حافظه باقی بماند، چه زبانی شأن عمومی پیدا کند، و چه آینده‌ای قابل تصور شود.

از این منظر، مسئله لُر در ایران معاصر فقط مسئله‌ای قومی، زبانی یا فرهنگی نیست؛ مسئله‌ای بنیادین در فلسفه سیاسی است. پرسش اصلی این نیست که آیا لُرها تاریخ، فرهنگ، زبان، موسیقی، جغرافیا و حافظه جمعی دارند یا نه؛ این امر بدیهی است. پرسش اصلی این است که چرا این تاریخ و فرهنگ، به‌رغم غنا و دیرینگی‌اش، نتوانسته است به اندازه کافی در مقام روایتی مستقل، مؤثر و مشروع در عرصه عمومی ایران ظاهر شود؟ چرا لُرها غالباً نه به‌عنوان راویان تاریخ خویش، بلکه به‌عنوان موضوع روایت دیگران پدیدار شده‌اند؟

این مقاله بر یک دعوی مرکزی بنا شده است: مصادره روایت، شکلی از سلطه است؛ و بازپس‌گیری روایت، شرط نخست سوژگی سیاسی، کرامت جمعی و تداوم تاریخی. ملتی که روایت خود را از دست بدهد، الزاماً نابود نمی‌شود، اما به‌تدریج به ماده خام روایت دیگران تبدیل می‌شود. دیگران درباره‌اش نام‌گذاری می‌کنند، گذشته‌اش را تفسیر می‌کنند، نسبتش را با سرزمین‌اش تعیین می‌کنند، زبانش را به لهجه فرو می‌کاهند، و رنجش را از حافظه عمومی بیرون می‌گذارند.

بنابراین، بازپس‌گیری روایت لُری نه یک خواست احساسی، نه یک نوستالژی قومی، و نه یک شعار تزئینی است؛ بلکه کوششی برای بازگشت یک مردم به مقام فاعل تاریخی است. این بازگشت، بدون اندیشه، بدون نهاد، بدون آرشیو، بدون نقد قدرت، و بدون بازسازی اعتمادبه‌نفس جمعی ممکن نیست.

۱- روایت، قدرت و تولید واقعیت

روایت هرگز صرفاً گزارش واقعیت نیست. روایت، واقعیت را گزینش، صورت‌بندی و قابل‌فهم می‌کند. هر روایتی تعیین می‌کند کدام رخداد مهم است، کدام صدا شنیده شود، کدام نام در حافظه بماند، و کدام تجربه به حاشیه رانده شود. از همین‌رو، روایت همواره با قدرت نسبت دارد. قدرت فقط در ارتش، قانون، زندان یا دستگاه اداری عمل نمی‌کند؛ قدرت در زبان، کتاب درسی، نقشه، سرشماری، رسانه، طنز عمومی، نام استان، و حتی در سکوت‌های رسمی نیز حضور دارد.

قدرت صرفاً نیرویی سرکوبگر نیست؛ قدرت تولید می‌کند: حقیقت، هنجار، دانش، سوژه و حتی واقعیت اجتماعی را تولید می‌کند[۱]. به تعبیر فوکویی، هر جا دانشی رسمی درباره یک گروه شکل می‌گیرد، هم‌زمان نوعی مناسبات قدرت نیز در کار است. وقتی یک دولت، یک نظام آموزشی یا یک رسانه رسمی، تصویری خاص از یک قوم ارائه می‌دهد، این تصویر فقط بازتاب یک واقعیت بیرونی نیست؛ خود به تولید واقعیتی سیاسی کمک می‌کند که در آن آن قوم یا مرکزی، یا حاشیه‌ای، یا اصیل، یا فرعی، یا دارای حق، یا فاقد حق تلقی می‌شود.

در مورد لُرها، مسئله همین است. هویت لُری نه کاملاً انکار عریان شده و نه به‌طور کامل به رسمیت شناخته شده است. لُرها در وضعیت پیچیده‌ای قرار گرفته‌اند: از یک سو به اندازه‌ای در روایت رسمی «ایرانی ـ شیعی ـ فارسی» جذب شده‌اند که نیازشان به بازشناسی مستقل نادیده گرفته شود؛ از سوی دیگر به اندازه‌ای در حاشیه‌ای مانده‌اند که نتوانند در مرکز حافظه ملی جایگاه روشن و متمایزی پیدا کنند. این وضعیت را می‌توان «انحلال خاموش» نامید: حذف نه از راه نابودی مستقیم، بلکه از راه بی‌اهمیت‌سازی. قدرت مرکزی لزوماً نمی‌گوید لُر وجود ندارد؛ بلکه می‌گوید لُر بودن شأن سیاسی، آموزشی، تاریخی و نهادی مستقل ندارد. همین بی‌اهمیت‌سازی، شکل پیچیده‌ای از سلطه است. زیرا هر هویتی برای بقا فقط به زیستن مردمش نیاز ندارد؛ به نام، مدرسه، حافظه، متن، رسانه، آرشیو و امکان ظهور نیز نیاز دارد. اگر این امکانات از یک مردم دریغ شود، آن مردم به‌تدریج در سطح زندگی روزمره باقی می‌ماند، اما از سطح تاریخ رسمی کنار گذاشته می‌شود.

بنابراین، نخستین سطح مسئله لُر، مسئله قدرت روایی است. پرسش این نیست که چه کسی بر سرزمین حکومت می‌کند؛ پرسش عمیق‌تر این است که چه کسی حق دارد معنای این سرزمین، مردمانش، گذشته‌اش و آینده‌اش را تعریف کند. هر جا این حق از یک مردم گرفته شود، سلطه آغاز شده است؛ حتی اگر این سلطه خود را در لباس وحدت ملی، نظم اداری یا توسعه مدرن پنهان کند.

۲- هویت روایی و حقِ داشتنِ تاریخ

هویت جمعی امری خام، طبیعی و از پیش آماده نیست. هویت زمانی ساخته می‌شود که تجربه‌های پراکنده در قالب روایتی منسجم قرار گیرند. براساس مفهوم «هویت روایی»، فرد و جماعت، خود را از خلال داستانی که درباره خویش می‌سازند، می‌فهمند[۲]. انسان فقط آن چیزی نیست که در لحظه اکنون هست؛ انسان آن چیزی نیز هست که از گذشته خود به یاد می‌آورد، آن‌گونه که شکست‌ها و پیروزی‌هایش را معنا می‌کند، و آن آینده‌ای که برای خود قابل تصور می‌سازد.

این نکته در مورد ملت‌ها و گروه‌های حاشیه‌رانده‌شده اهمیتی مضاعف دارد. وقتی دولتی، نظام آموزشی‌ای یا فرهنگ مسلطی روایت یک قوم را نمایندگی نمی‌کند، آن قوم اگر خود روایت خویش را نسازد، در حافظه دیگران مستحیل خواهد شد. بی‌روایتی، خلأ نیست؛ زیرا خلأ روایی فوراً با روایت دیگری پر می‌شود. اگر لُرها تاریخ خود را ننویسند، دولت مرکزی آن را در روایت ملی یکدست حل می‌کند؛ اگر لُرها زبان خود را صورت‌بندی نکنند، دیگران آن را به لهجه‌ای محلی و کم‌اهمیت تقلیل می‌دهند؛ اگر لُرها

نسبت خود را با سرزمین توضیح ندهند، همسایگان و رقبا درباره ریشه، مرز و جایگاه آنان داوری خواهند کرد. حق داشتن روایت، در این معنا، حق داشتن تاریخ است. تاریخ فقط سلسله‌ای از رخدادها نیست؛ تاریخ یعنی تبدیل رخداد به معنا. ملتی که تاریخش را از زبان دیگری می‌شنود، ممکن است گذشته‌ای داشته باشد، اما مالک معنای گذشته خود نیست. چنین ملتی می‌تواند در جنگ‌ها حضور داشته باشد، اما قهرمانی‌هایش به نام دیگران نوشته شود؛ می‌تواند زبان داشته باشد، اما زبانش به فولکلور بی‌خطر تبدیل شود؛ می‌تواند رنج کشیده باشد، اما رنجش وارد حافظه عمومی نشود.

لُرها در تاریخ ایران حضور داشته‌اند، اما این حضور اغلب به ظهور روایی تبدیل نشده است. حضور بدون روایت، حضور بی‌نام است. لُر در اقتصاد، جنگ، سیاست، موسیقی، ایلات، روستاها، شهرها، کوچ‌ها و جنبش‌های اجتماعی نقش داشته است، اما این نقش به‌ندرت در مقام «روایت لُری» ثبت شده است. این شکاف میان حضور واقعی و غیبت روایی، یکی از ریشه‌های بحران هویت لُری است.

از این منظر، بازپس‌گیری روایت لُری یعنی تبدیل حافظه پراکنده به تاریخ آگاهانه. یعنی لُرها نه فقط بگویند «ما بوده‌ایم»، بلکه نشان دهند چگونه بوده‌اند، چه آفریده‌اند، چه از دست داده‌اند، چه بر آنان رفته است، و چه افقی برای آینده دارند. این کار بدون تاریخ‌نگاری، ادبیات، فلسفه، هنر، زبان‌پژوهی، آرشیو و نهادهای فرهنگی ممکن نیست.

۳- حذف از عرصه ظهور

سیاست با مفهوم ظهور و حضور در عرصه عمومی پیوندی بنیادین دارد. بر این اساس، انسان‌ها زمانی به معنای کامل سیاسی وارد حیات جمعی می‌شوند که امکان دیده‌شدن و شنیده‌شدن در فضای عمومی را داشته باشند؛ فضایی که در آن بتوانند سخن بگویند، کنش انجام دهند و خود را در برابر دیگران به‌عنوان کنشگرانی صاحب اراده و عاملیت آشکار سازند[۳]. بر این اساس، حذف سیاسی همیشه به معنای کشتار، زندان یا تبعید نیست. گاهی حذف یعنی کسی هست، اما دیده نمی‌شود؛ سخن می‌گوید، اما شنیده نمی‌شود؛ رنج می‌کشد، اما رنجش مسئله عمومی نمی‌شود.

لُرها در ایران معاصر اغلب در چنین وضعیتی قرار گرفته‌اند. آنان در پیکر جامعه حضور دارند، اما در ذهن رسمی جامعه غایب‌اند. در ساختار کار، جنگ، سیاست، مهاجرت، موسیقی، کشاورزی، ایلات، شهر و روستا حاضرند، اما کمتر به‌عنوان لُر ظاهر می‌شوند. این تفاوت میان حضور و ظهور، کلید فهم مسئله است. حضور، صرف بودن است؛ ظهور، به رسمیت شناخته شدن است. حضور می‌تواند بی‌صدا باشد، اما ظهور مستلزم صداست. حضور می‌تواند در حاشیه ادامه یابد، اما ظهور نیازمند حق سخن گفتن در مرکز عرصه عمومی است.

اگر ملتی در عرصه عمومی ظهور نکند، دیگران او را تعریف می‌کنند. در این حالت، مردم لُر از مقام فاعل به مقام موضوع تنزل می‌یابند. موضوع بودن یعنی دیگری درباره تو سخن بگوید، دیگری ریشه‌ات را تعیین کند، دیگری اصالتت را بسنجد، دیگری زبانت

را درجه‌بندی کند، و دیگری تصمیم بگیرد کدام بخش از فرهنگت قابل نمایش است. فاعل بودن، در مقابل، یعنی خودت نامت را به زبان آوری، خودت زخمت را تفسیر کنی، خودت تاریخ را بنویسی، و خودت تعیین کنی چه نسبتی با ایران، منطقه، دولت، زبان و آینده داری.

حذف از عرصه ظهور، پیامدی عمیق دارد: به‌تدریج خودِ حذف‌شده نیز خود را از نگاه دیگری می‌بیند. این همان مرحله‌ای است که سلطه از بیرون به درون منتقل می‌شود. فرد لُر ممکن است برای ورود به فضای رسمی، لهجه خود را پنهان کند، نام ایلی یا محلی خود را کم‌رنگ کند، از لباس و موسیقی و تبار خود فاصله بگیرد، و هویت خویش را مانعی برای پیشرفت بپندارد. در اینجا حذف سیاسی به شرم روانی تبدیل شده است.

بازپس‌گیری روایت، بنابراین، فقط مطالبه‌ای بیرونی از دولت یا جامعه مسلط نیست؛ کار درونی یک ملت بر روی خود نیز هست. ملتی که سال‌ها دیده نشده است، باید نخست توان دیدن خویش را بازیابد.

٤.- نام‌زدایی: سیاست خاموش انحلال

نام، صرفاً نشانه‌ای زبانی نیست؛ نام جایگاه اجتماعی و سیاسی ایجاد می‌کند. آنچه نام ندارد، به‌سختی می‌تواند موضوع مطالبه، حق، حافظه یا نمایندگی شود. حذف نام، یکی از عمیق‌ترین اشکال حذف است، زیرا پیش از آنکه موجودیت عینی یک گروه را نفی کند، امکان اندیشیدن به آن را تضعیف می‌کند.

در مورد لُرها، نام‌زدایی در چند سطح رخ داده است. نخست، در سطح روایت ملی: تاریخ عمومی ایران کمتر لُرها را به‌عنوان فاعلی مستقل و پیوسته معرفی کرده است. دوم، در سطح اداری و جغرافیایی: پراکندگی استان‌های لرنشین، تغییر نام برخی واحدهای تاریخی، و فقدان تصور رسمی از یک جغرافیای فرهنگی لُری، امکان دیده‌شدن لُرستان بزرگ را کاهش داده است. سوم، در سطح آموزشی: نبود آموزش رسمی زبان و تاریخ لُری، پیوند نسل جدید با حافظه تاریخی خود را ضعیف کرده است. چهارم، در سطح رسانه‌ای: نمایش لُرها غالباً یا محدود، یا فولکلوریک، یا کلیشه‌ای بوده است.

دولت مدرن در ایران، به‌ویژه از دوره پهلوی، پروژه‌ای برای ساختن ملت یکدست دنبال کرد. این پروژه با تمرکز قدرت، سرکوب ایلات، اسکان اجباری، گسترش آموزش فارسی‌محور، و حذف یا حاشیه‌نشین کردن زبان‌ها و فرهنگ‌های غیرفارسی همراه بود [٤]. جمهوری اسلامی نیز، هرچند با زبان ایدئولوژیک متفاوتی سخن گفت، در عمل بسیاری از سازوکارهای مرکزگرایانه دولت مدرن ایرانی را حفظ کرد. نتیجه، تداوم الگویی بود که در آن تکثر قومی و زبانی نه به‌عنوان سرمایه سیاسی، بلکه به‌عنوان تهدیدی بالقوه برای وحدت تلقی می‌شد [٥].

اما وضعیت لُرها ویژگی خاصی دارد. برخی گروه‌ها به دلیل تفاوت آشکارشان سرکوب می‌شوند؛ لُرها در بسیاری از موارد به دلیل نزدیکی ظاهری‌شان به هویت رسمی بلعیده شده‌اند. چون بسیاری از لُرها شیعه‌اند، در جغرافیای مرکزی و جنوب‌غربی ایران

پراکنده‌اند، و در فرهنگ عمومی «ایرانی» تلقی می‌شوند، دولت مرکزی کمتر ناچار شده است هویت آنان را به‌عنوان هویتی مستقل به رسمیت بشناسد. این وضعیت را می‌توان «حذف از راه نزدیکی» نامید: هویتی که آن‌قدر نزدیک شمرده می‌شود که استقلالش انکار گردد، و آن‌قدر حاشیه‌ای نگاه داشته می‌شود که در مرکز روایت ملی ظاهر نشود.

نام‌زدایی از لُرها، در نهایت، فقط مسئله‌ای نمادین نیست. وقتی نامی در نهادهای رسمی غایب باشد، بودجه، آموزش، پژوهش، رسانه، آرشیو و سیاست‌گذاری نیز حول آن شکل نمی‌گیرد. حذف نام، حذف امکان نهادسازی است.

۵- مصادره از پیرامون: وقتی همسایه نیز روایت می‌سازد

مصادره روایت لُری فقط از سوی دولت مرکزی رخ نداده است. در پیرامون نیز روایت‌هایی وجود داشته‌اند که کوشیده‌اند لُر را ذیل منطق خود تعریف کنند. برخی گرایش‌های ناسیونالیستی کردی، به‌ویژه در مناطق مرزی، تلاش کرده‌اند تمایز تاریخی، زبانی و فرهنگی برخی گروه‌های لُر، مانند لرهای فیلی، را کم‌رنگ کنند و آنان را در روایتی کردی جذب نمایند. در سوی دیگر، برخی گرایش‌های عرب‌گرا در جنوب غرب ایران، با طرح ادعاهایی درباره مهاجر بودن یا غیر بومی بودن لُرها، کوشیده‌اند پیوند تاریخی لُرها با سرزمین‌های جنوب و جنوب غرب را تضعیف کنند.

این روایت‌ها از نظر محتوایی متفاوت‌اند، اما از نظر ساختاری شباهت دارند: هر دو حق خودتعریفی لُر را مخدوش می‌کنند. یکی می‌گوید لُر چیزی جز شاخه‌ای از من نیست؛ دیگری می‌گوید لُر در این سرزمین ریشه اصیل ندارد. در هر دو حالت، لُر در روایت دیگری ظاهر می‌شود، نه در روایت خویش.

اینجا باید دقت نظری داشت. نقد مصادره روایت نباید به دشمنی با مردمان همسایه تبدیل شود. میان مردم و ایدئولوژی باید فرق گذاشت. همزیستی تاریخی لُرها با فارس‌ها، کُردها، عرب‌ها، قشقایی‌ها، ترک‌ها و دیگر مردمان منطقه واقعیتی انکارناپذیر است. مسئله این نیست که مرزهای فرهنگی همیشه سخت و مطلق‌اند؛ هیچ فرهنگی در خلأ زندگی نمی‌کند. مسئله این است که پیوند، همجواری و اشتراک نباید بهانه انکار استقلال نام و روایت شود.

همسایگی، مجوز مصادره نیست. نزدیکی زبانی، دلیل انحلال نیست. هم‌سرزمینی، حق خودتعریفی را از میان نمی‌برد. اگر قرار است همزیستی عادلانه‌ای در ایران و منطقه شکل گیرد، نخستین شرط آن شناسایی متقابل است. شناسایی یعنی پذیرفتن اینکه دیگری حق دارد خود را بنامد، تاریخ خود را بنویسد، و درباره جایگاهش در جهان سخن بگوید.

بنابراین، یکی از وظایف روایت لُری این است که هم‌زمان دو کار انجام دهد: از یک سو، در برابر جذب و جعل مقاومت کند؛ از سوی دیگر، به نفرت قومی فرو نغلتد. روایت بالغ، روایت تمایز است، نه روایت دشمنی. تمایز می‌گوید من هستم و تو نیز هستی؛ دشمنی می‌گوید من فقط با نفی تو می‌توانم باشم. سیاست رهایی‌بخش لُری باید بر اولی بنا شود، نه دومی.

٦- کلیشه به‌مثابه خشونت نمادین

کلیشه یکی از مؤثرترین ابزارهای سلطه فرهنگی است. کلیشه، تصویر پیچیده یک مردم را به چند ویژگی ساده، تکرارشونده و اغلب تحقیرآمیز تقلیل می‌دهد. درباره لُرها، کلیشه‌هایی چون خشونت، سادگی، عقب‌ماندگی، بی‌فرهنگی، روستایی‌بودن افراطی یا خنده‌دار بودن لهجه، بارها در فضای عمومی بازتولید شده‌اند. این کلیشه‌ها فقط شوخی نیستند؛ آنان بخشی از نظم نمادین سلطه‌اند. این فرایند را می‌توان نوعی خشونت نمادین دانست: خشونتی که نه از راه ضربه مستقیم، بلکه از راه تحمیل نظامی از معنا عمل می‌کند [٦]. وقتی یک کودک لُر در مدرسه، رسانه یا شهر بزرگ می‌آموزد که زبان خانه‌اش خنده‌دار است، لباس نیاکانش نشانه عقب‌ماندگی است، موسیقی‌اش فقط مناسب مراسم محلی است، و تاریخش در کتاب رسمی جایگاهی ندارد، به‌تدریج رابطه‌ای منفی با خود برقرار می‌کند. او برای پیشرفت، خود را از خود جدا می‌کند.

این فرایند را می‌توان «درونی‌سازی حذف» نامید. در مرحله نخست، ساختار مسلط هویت حاشیه‌ای را تحقیر می‌کند. در مرحله دوم، فرد حاشیه‌ای این تحقیر را می‌پذیرد و آن را معیار داوری درباره خود قرار می‌دهد. در مرحله سوم، او خود به عامل تداوم حذف تبدیل می‌شود؛ زبانش را به فرزندانش منتقل نمی‌کند، تاریخش را جدی نمی‌گیرد، و برای پذیرفته‌شدن در مرکز، تفاوت خود را پنهان می‌کند.

بنابراین، بازپس‌گیری روایت لُری باید با نقد کلیشه‌ها آغاز شود. هر کلیشه باید شکافته شود: چه کسی آن را ساخته است؟ در چه رسانه‌هایی تکرار شده است؟ چه نسبتی با تمرکز قدرت دارد؟ چه اثری بر روان جمعی لُرها گذاشته است؟ و چگونه می‌توان آن را به ضدخود تبدیل کرد؟ اگر رقص، لباس، لهجه، موسیقی و زیست کوهستانی لُر موضوع تمسخر شده‌اند، باید با کار فکری و هنری نشان داد که همین عناصر حامل جهان‌بینی، زیبایی‌شناسی، اخلاق، حافظه و امکان مقاومت‌اند.

رهایی از کلیشه، فقط با اعتراض به تحقیر ممکن نیست؛ با تولید تصویر بدیل ممکن است. باید چهره لُر در ادبیات، سینما، پژوهش، فلسفه، رسانه و هنر از نو ساخته شود؛ نه به شکل قهرمان‌سازی مصنوعی، بلکه با نشان‌دادن پیچیدگی واقعی زندگی لُری.

٧- زبان لُری و مسئله تداوم

زبان فقط وسیله ارتباط نیست؛ خانه حافظه است. در زبان، جهان به شیوه‌ای خاص نامیده می‌شود. هر زبان، نسبت ویژه‌ای با طبیعت، بدن، خویشاوندی، سوگ، شادی، عشق، شرافت، کوچ، کوه، باران، حیوان، زمین و مرگ دارد. از دست رفتن یک زبان، فقط از دست رفتن واژه‌ها نیست؛ از دست رفتن شیوه‌ای از دیدن جهان است.

زبان لُری، با همه تنوع درونی‌اش، حامل لایه‌های عمیقی از حافظه تاریخی و زیست‌جهان مردم لُر است. ترانه‌های لُری، مویه‌ها، متل‌ها، ضرب‌المثل‌ها، روایت‌های ایلی، نام‌های جغرافیایی، اصطلاحات مربوط به دامداری، کوه، طبیعت، خویشاوندی و آیین، همگی

نشانه‌هایی از جهانی‌اند که در فارسی رسمی به‌طور کامل قابل انتقال نیست. اگر این زبان تضعیف شود، بخشی از حافظه جمعی نیز خاموش می‌شود.

مشکل اصلی این است که زبان لُری در بسیاری از مناطق به خانه و مراسم محدود مانده است. در مدرسه جایگاه ندارد، در دانشگاه کمتر موضوع جدی پژوهش است، در رسانه رسمی حضور پایدار ندارد، و در شهرهای بزرگ گاه نشانه فرودستی تلقی می‌شود. این وضعیت زبان را به گذشته می‌راند. زبانی که نتواند در آموزش، نوشتار، دانش، ادبیات جدید، سینما، رسانه و اندیشه حضور داشته باشد، زنده می‌ماند، اما توان آینده‌سازی‌اش کاهش می‌یابد.

دفاع از زبان لُری به معنای نفی فارسی نیست. فارسی بخشی مهم از میراث مشترک بسیاری از مردمان ایران است و لُرها نیز در غنای آن سهیم بوده‌اند. مسئله این است که زبان مشترک نباید به زبان مسلطِ حذف کننده تبدیل شود. عدالت زبانی یعنی هیچ کودکی مجبور نباشد برای شهروند کامل بودن، زبان مادری خود را پنهان کند. عدالت زبانی یعنی زبان محلی نه مانع ترقی، بلکه بخشی از سرمایه فرهنگی فرد شمرده شود.

بنابراین، احیای روایت لُری بدون پروژه‌ای جدی برای زبان ممکن نیست: تدوین دستورها و فرهنگ‌های واژگان، ثبت گویش‌ها، آموزش اختیاری و رسمی، تولید ادبیات کودک، انتشار نشریات، ترجمه متون مهم، ساخت رسانه، و تبدیل زبان لُری به زبان اندیشه و نه فقط زبان خاطره.

۸- ملت لُر و امکان سوژگی سیاسی

بازپس‌گیری روایت، اگر تا پایان اندیشیده شود، به مسئله سوژگی سیاسی می‌رسد. سوژگی سیاسی یعنی یک مردم بتواند خود را نه فقط به‌عنوان جمعی زیستی یا فرهنگی، بلکه به‌عنوان فاعلی دارای مطالبه، حق، حافظه، افق و اراده جمعی تعریف کند. ملتی که روایت ندارد، مطالبه‌اش پراکنده می‌ماند؛ ملتی که روایت دارد، رنجش را به زبان حق تبدیل می‌کند.

لُرها برای رسیدن به سوژگی سیاسی باید از سه مانع عبور کنند.

نخست، پراکندگی حافظه

جغرافیای لُری متکثر است: لرستان، بختیاری، ایلام، کهگیلویه و بویراحمد، بخش‌هایی از خوزستان، فارس، اصفهان، همدان، کرمانشاه، مرکزی، بوشهر و دیگر مناطق. این تکثر اگر روایت مشترک نداشته باشد، به پراکندگی تبدیل می‌شود؛ اما اگر صورت‌بندی شود، می‌تواند به غنا بدل گردد. وحدت لُری نباید به معنای حذف تفاوت‌های درونی باشد؛ بلکه باید به معنای ساختن افقی مشترک میان این تفاوت‌ها باشد.

دوم، شرم تحمیل‌شده

بخشی از جامعه لُر، به‌ویژه در شهرهای بزرگ، ممکن است هویت لُری را امری خصوصی، روستایی یا غیرمدرن تلقی کند. این شرم محصول طبیعی زندگی مدرن نیست؛ محصول قرن‌ها تمرکز فرهنگی و تحقیر نمادین است. بدون زدودن این شرم، هیچ سوژگی سیاسی پایداری شکل نمی‌گیرد.

سوم، سخن‌گفتن در زبان مفهومی دیگران

اگر لُرها برای توضیح خود فقط از مفاهیمی استفاده کنند که دولت مرکزی یا روایت‌های رقیب ساخته‌اند، همیشه در زمین دیگری بازی خواهند کرد. سوژگی سیاسی نیازمند مفهوم‌سازی است: مفاهیمی چون نام‌زدایی، حذف از راه نزدیکی، حق روایت، جغرافیای فرهنگی لُر، زبان به‌مثابه حافظه، و سوژگی لُری باید به‌تدریج وارد ادبیات فکری و سیاسی شوند. این سوژگی لزوماً به معنای پروژه‌ای خشونت‌آمیز یا جدایی‌طلبانه نیست. برعکس، اگر درست فهمیده شود، می‌تواند پایه همزیستی عادلانه‌تر باشد. جامعه‌ای که در آن لُر، کُرد، عرب، بلوچ، ترک، فارس، ترکمن و دیگران بتوانند با نام و روایت خود ظاهر شوند، از جامعه‌ای که همه را در یک قالب رسمی حل می‌کند، پایدارتر و اخلاقی‌تر است.

۹- بازخوانی تاریخ از پایین

تاریخ رسمی معمولاً تاریخ دولت‌ها، پایتخت‌ها، شاهان، نخبگان و جنگ‌های بزرگ است. اما تاریخ مردم حاشیه‌رانده‌شده را نمی‌توان فقط از اسناد رسمی خواند؛ زیرا همان اسناد رسمی اغلب بخشی از سازوکار حذف‌اند. برای فهم تاریخ لُر، باید تاریخ را از پایین خواند: از ترانه‌ها، مویه‌ها، افسانه‌ها، روایت‌های زنان، خاطرات کوچ، قبرستان‌ها، طایفه‌نامه‌ها، نام کوه‌ها و رودها، قصه‌های محلی، اسناد خانوادگی، عکس‌های قدیمی، و حافظه شفاهی.

تاریخ از پایین، تاریخ را دموکراتیک می‌کند. در این شیوه، فقط شاهان و دولت‌ها فاعل تاریخ نیستند؛ زنان، کوچ‌نشینان، روستاییان، جنگجویان محلی، شاعران شفاهی، مادران سوگوار، مهاجران کارگر، و حافظان زبان نیز وارد تاریخ می‌شوند. این برای لُرها حیاتی است، زیرا بخش بزرگی از حافظه لُری در متن رسمی ثبت نشده، بلکه در بدن، صدا، موسیقی، جغرافیا و روایت شفاهی باقی مانده است.

بازپس‌گیری روایت لُری نیازمند ساختن آرشیوی تازه است. آرشیو فقط قفسه‌ای از اسناد نیست؛ آرشیو سازوکار حفظ امکان یادآوری است. هر ترانه ضبط‌شده، هر واژه ثبت‌شده، هر روایت شفاهی، هر عکس قدیمی، هر سند مربوط به سرکوب ایلات، هر داستان درباره کوچ یا قحطی یا جنگ، بخشی از پیکره یک ملت است. بدون آرشیو، حافظه پراکنده می‌ماند؛ با آرشیو، حافظه به ماده تاریخ‌نگاری تبدیل می‌شود.

در این مسیر، باید نقش زنان لُر ویژه دیده شود. بسیاری از حافظه‌های جمعی، به‌ویژه مویه‌ها، لالایی‌ها، قصه‌ها، آیین‌ها و انتقال زبان، از طریق زنان حفظ شده است. تاریخ رسمی معمولاً مردانه است؛ اما تاریخ از پایین نشان می‌دهد که بقای یک فرهنگ، اغلب بر دوش صداهایی بوده که هرگز در کتاب‌های رسمی نامی از آنان نیامده است.

۱۰- اخلاق روایت: بازگشت به خویش بدون نفی دیگری

هر پروژه هویتی با خطری جدی روبه‌روست: اینکه در واکنش به حذف، خود به حذف کننده تبدیل شود. بازپس‌گیری روایت لُری اگر بخواهد رهایی‌بخش باشد، نباید بر جعل، نفرت، تحقیر دیگران یا برتری‌طلبی بنا شود. هدف، ساختن اسطوره‌ای معکوس نیست؛ هدف، بازگرداندن حقیقت به جایگاه خود است.

از این‌رو، اخلاق روایت اهمیت بنیادین دارد. روایت لُری باید بتواند از رنج لُرها سخن بگوید، بی‌آنکه رنج دیگران را انکار کند. باید بتواند پروژه مرکزگرایی فارسی‌محور را نقد کند، بی‌آنکه مردم فارس را یکدست و دشمن ذاتی معرفی کند. باید بتواند در برابر جذب‌گرایی برخی جریان‌های کردی بایستد، بی‌آنکه پیوندهای تاریخی و فرهنگی با کردها را نفی کند. باید بتواند با روایت‌های طردکننده عرب‌گرا مخالفت کند، بی‌آنکه همزیستی تاریخی با مردم عرب را انکار کند.

تفکر سیاسی بالغ با تمایزگذاری آغاز می‌شود. باید میان دولت و مردم، میان فرهنگ و ایدئولوژی، میان همزیستی و مصادره، میان نقد و نفرت، میان حق‌طلبی و برتری‌طلبی فرق گذاشت. اگر این تمایزها رعایت نشوند، روایت رهایی‌بخش به آسانی به روایت انتقام‌جویانه تبدیل می‌شود و مشروعیت اخلاقی خود را از دست می‌دهد.

بازگشت به خویش، اگر اصیل باشد، به معنای بستن درها نیست؛ به معنای ایستادن بر پای خود در گفت‌وگو با دیگران است. ملت لُر برای گفت‌وگو با ایران و منطقه، نخست باید خود را به‌عنوان طرف گفت‌وگو تثبیت کند. کسی که نامش حذف شده، در گفت‌وگو برابر نیست. بنابراین، دفاع از روایت لُری شرط گفت‌وگوی عادلانه با دیگران است، نه نفی آن گفت‌وگو.

۱۱- بازپس‌گیری روایت به‌مثابه مقاومت

اگر قدرت از راه گفتمان عمل می‌کند، مقاومت نیز می‌تواند از راه گفتمان آغاز شود. گفتمان فقط ابزار قدرت نیست؛ می‌تواند محل مقاومت نیز باشد [۱]. این نکته برای ملت‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده اهمیت اساسی دارد. مقاومت همیشه با شورش خیابانی یا سازمان سیاسی آغاز نمی‌شود. گاهی نخستین مقاومت، گفتن نامی است که حذف شده؛ نوشتن زبانی است که تحقیر شده؛ ثبت خاطره‌ای است که قرار بوده فراموش شود.

هر کتاب درباره تاریخ لُر، هر پژوهش درباره زبان لُری، هر مستند درباره زندگی لُرها، هر فیلم و رمان و شعر و آرشیو و فرهنگ‌نامه، بخشی از مقاومت روایی است. این کنش‌ها شاید در ظاهر فرهنگی باشند، اما در عمق خود سیاسی‌اند؛ زیرا مرزهای مرئی و نامرئی را جابه‌جا می‌کنند. آنان به جامعه می‌گویند: آنچه حاشیه نامیده شده، مرکز تجربه یک مردم است.

با این حال، مقاومت اگر فقط واکنشی بماند، کافی نیست. واکنش یعنی هر بار پس از تحقیر، اعتراض کنیم. تأسیس یعنی پیش از تحقیر، نهادهایی بسازیم که روایت ما را پایدار کنند. ملتی که فقط واکنش نشان می‌دهد، هنوز در زمین دیگری بازی می‌کند؛ ملتی که نهاد می‌سازد، زمین خود را پدید می‌آورد.

بنابراین، بازپس‌گیری روایت لُری باید به تأسیس نهادهای پایدار بینجامد: مرکز پژوهش‌های لُری، آرشیو دیجیتال، فرهنگستان زبان لُری، مجله علمی، انتشارات، شبکه مستندسازی، مدرسه زبان، انجمن‌های ادبی، رسانه مستقل، و شبکه دانشگاهیان و هنرمندان لُر. بدون نهاد، روایت به شور لحظه‌ای وابسته می‌ماند؛ با نهاد، روایت به قدرت تاریخی تبدیل می‌شود.

۱۲- از حافظه زخمی تا آینده مشترک

روایت لُری نباید در گذشته متوقف شود. گذشته ضروری است، اما کافی نیست. اگر هویت فقط به یادآوری گذشته محدود بماند، به نوستالژی تبدیل می‌شود. پرسش بنیادین این نیست که لُرها چه بوده‌اند؛ پرسش این نیز هست که چه می‌خواهند بشوند. هویت زنده، هویتی است که بتواند آینده تولید کند.

از این منظر، بازپس‌گیری روایت لُری باید با پرسش‌های امروز پیوند بخورد: عدالت منطقه‌ای، فقر، توسعه نامتوازن، تمرکزگرایی، تخریب محیط زیست زاگرس، مهاجرت، آموزش، تبعیض فرهنگی، حق زبان، بحران آب، و نسبت سنت با مدرنیته. اگر روایت لُری فقط به لباس، رقص، موسیقی و خاطره محدود شود، دوباره در قالب فولکلور بی‌خطر محصور خواهد شد. این عناصر ارزشمندند، اما کافی نیستند. فرهنگ لُری باید بتواند به زبان اندیشه، سیاست، توسعه، فلسفه، سینما و آینده تبدیل شود.

هویت لُری زمانی نیرومند خواهد بود که بتواند هم گذشته را حفظ کند و هم آینده را بسازد. یعنی هم مویه‌های کهن را ثبت کند، هم رمان مدرن بنویسد؛ هم زبان مادری را احیا کند، هم درباره عدالت اقتصادی سخن بگوید؛ هم از کوه و ایل و حافظه دفاع کند، هم در دانشگاه و رسانه و جهان دیجیتال حضور داشته باشد.

در نهایت، بازپس‌گیری روایت لُری فقط به سود لُرها نیست. جامعه‌ای که روایت‌های متکثر خود را به رسمیت بشناسد، از نظر سیاسی پایدارتر، از نظر اخلاقی عادلانه‌تر، و از نظر فرهنگی غنی‌تر است. وحدت واقعی از حذف تفاوت‌ها به دست نمی‌آید؛ از شناسایی عادلانه آن‌ها به دست می‌آید. ایران اگر بخواهد خانه مشترک باشد، باید اجازه دهد هر ملت و قوم درون آن با نام، زبان و تاریخ خود ظاهر شود.

نتیجه‌گیری: تا روایت ما را ما نگوییم

بازپس‌گیری روایت لُری، مسئله‌ای حاشیه‌ای یا تزئینی نیست؛ مسئله بودن یا نبودن یک هویت در مقام سوژه تاریخی است. ملتی که روایت خود را از دست بدهد، ممکن است همچنان جمعیت داشته باشد، زبانش در خانه‌ها شنیده شود، آیین‌هایش در جشن‌ها اجرا شود، و نامش در جغرافیا باقی بماند؛ اما از حیث سیاسی و تاریخی، به‌تدریج به موضوع روایت دیگران تبدیل می‌شود. خطر اصلی همین است: باقی‌ماندن بدون ظهور، زیستن بدون نام، حضور داشتن بدون حق تفسیر خویش.

لُرها برای عبور از این وضعیت باید روایت خویش را بازسازی کنند؛ نه با خیال‌پردازی، نه با جعل، نه با نفرت، بلکه با حقیقت، دانش، هنر، حافظه، نقد و نهادسازی. باید تاریخ را از پایین خواند، زبان را از شرم بیرون آورد، کلیشه‌ها را افشا کرد، نقش دولت مرکزی در نام‌زدایی را تحلیل کرد، مصادره‌های پیرامونی را نقد کرد، و از همه مهم‌تر، نهادهای پایدار روایت‌گری ساخت.

حق روایت، حق کرامت است. حق روایت، حق حضور در جهان است. حق روایت، حق آن است که یک ملت نه همچون پاورقی تاریخ دیگران، بلکه همچون مؤلف بخشی از تاریخ خود ظاهر شود.

از این‌رو، وظیفه نسل امروز لُر فقط حفظ خاطره نیست؛ تأسیس آینده است. اگر این نسل قلم روایت را به دست نگیرد، دیگران همچنان خواهند نوشت؛ و آنچه خواهند نوشت، الزاماً حقیقت لُر نخواهد بود. اما اگر لُرها بتوانند نام، زبان، تاریخ و زخم‌های خویش را به اندیشه، هنر و نهاد تبدیل کنند، آنگاه روایت مصادره‌شده به روایت بازپس‌گرفته‌شده بدل خواهد شد؛ و ملتی که سال‌ها درباره‌اش سخن گفته‌اند، سرانجام خود سخن خواهد گفت.

منابع و مآخذ

[۱] Michel Foucault, *The History of Sexuality, Volume I: The Will to Knowledge*, trans. Robert Hurley, New York: Pantheon Books, ۱۹۷۸.

[۲] Paul Ricoeur, *Time and Narrative*, ۳ vols., trans. Kathleen McLaughlin and David Pellauer, Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۸٤–۱۹۸۸. also: Paul Ricoeur, *Oneself as Another*, trans. Kathleen Blamey, Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۹۲.

[۳] Hannah Arendt, *The Origins of Totalitarianism*, New York: Harcourt, ۱۹٥۱. and: Hannah Arendt, *The Human Condition*, Chicago: University of Chicago Press, ۱۹٥۸.

[٤]ناصر مقصودی، «رضاشاه و لُرها: تأثیر دولت نوین بر لرستان»، *فصلنامه عقلانیت و توسعه*، ١٤٠٠.

[٥] Alireza Nader and Rober Tewart, "Iran's Forgotten Ethnic Minorities," *Foreign Policy*, RAND-related analysis, ۲۰۱۳.

[٦] Pierre Bourdieu, *Language and Symbolic Power*, ed. John B. Thompson, trans. Gino Raymond and Matthew Adamson, Cambridge: Polity Press, ۱۹۹۱.

[۷] John Gaventa, "Power after Lukes: A Review of the Literature," Brighton: Institute of Development Studies, ۲۰۰۳.

[۸]نورعلی مرادی بئوار الیما، «پروژه و سیاست سیستماتیک حکومتیِ فارس‌نمایی و فارس‌انگاری لُرها در یک قرن اخیر»، سایت وُلات، سپتامبر ۲۰۲۳.

[۹]انجمن فرهنگی لُرستان، *میراث لُر: دستنوشته‌ها، افسانه‌ها، ترانه‌ها و فرهنگ شفاهی لُر*، ۱۳۹۵.